

ماجرای شهادت محمدجمال صالحی از رزمندگان دفاع مقدس در گفت‌وگو با هم‌رزم شهید

شهیدی که دشمن به شجاعتش اعتراف کرد

■ غلامحسین بهبودی

یکی از شیوه‌هایی که ضدانقلاب در کردستان دنبال می‌کرد، تعدی و بی‌احترامی به پیکر شهیدا بود. در واقع آنها می‌خواستند به این وسیله علاوه بر نشان دادن نفرت‌شان از رزمندگان، ترس بر دل هم‌رزمان آنها بیندازند. شهید محمدجمال صالحی یکی از شهدای ختله کر دستان است که پس از شهادت، پیکرش به دست گروهک‌های جدایی‌طلب می‌افتد. دشمنان می‌خواستند پیکر او را مثله کنند، اما یک اتفاق باعث می‌شود تا از این کار منصرف شوند. شهید صالحی متولد سال ۱۳۴۰ بود که سال ۱۳۶۲ در درگیری با ضدانقلاب حاضر در خطه کرستان به شهادت رسید. متن زیر روایت‌های کامل مراعاتی از هم‌رزمان شهید است. در ادامه نیز خاطره یکی دیگر از هم‌رزمان شهید را می‌خوانید. ■ ■ ■

■ آن شب تاریک

ماجرای شهادت دوست و هم‌رزم شهید صالحی را از شبی آغاز می‌کنم که صدای گریه و زاری او مرا از خواب بیدار کرد. آن شب در آسایشگاه خوابیده بودم که شنیدم کسی دارد گریه و زاری می‌کند. بیدار که شدم دیدم شهید صالحی در گوشه‌ای از اتاق نشسته و مشغول راز و نیاز است. پیشش رتم و گفتم: محمد چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به حال خودم گریه می‌کنم از وقتی که به جبهه سقز اعزام شده‌ام، بارها و بارها در عملیات مختلف شرکت کرده‌ام، ولی نمی‌دانم چرا خدا مرا نمی‌پذیرد و شهید نمی‌شوم. سال هاست در حسرت شهادت‌تم و این فیض عظیم از من دریغ می‌شود.

■ نجات جان بیستم‌چی

ماجرای آسایشگاه و راز و نیازهای محمد گذشت و حدوداً یک هفته بعد زمانی که شهید صالحی و هم‌رزمانش از عملیات پاکسازی یک روستا بر می‌گشتند، بین راه به کمین و محاصره دشمن افتادند، شهید صالحی سعی می‌کند نیروهایش را از محاصره خارج کند، اما حلقه محاصره تنگ شده بود. در بین نیروها یک بیستم‌چی بود که

محمد می‌دانست تنها پسر خانواده‌اش است. شهید صالحی سعی می‌کند او را از مهلکه فراری بدهد. بیستم را خودش می‌گیرد و از او می‌خواهد فرار کند. بیستم‌چی می‌رود و خیر شهادت محمد و دوستانش را به اطلاع دیگر هم‌رزمان می‌رساند. متأسفانه در آن واقعه پیکر شهیدا به دست ضدانقلاب افتاده بود.

■ ابدان مثله‌شده

فردای روز درگیری، من و تعداد دیگری از بچه‌ها به محل حادثه رفتیم تا پیکر شهیدا را بازگردانیم. پیکر محمد از ناحیه سر و چند



شهید صالحی

مقاومت
ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱



از راست شهیدان پویش، بنیان‌یان و صالحی

نقطه دیگری از بدنش مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود، اما غیر از این جراحات که برای هنگام درگیری بود، ضدانقلاب به خود پیکر ایشان آسیبی نرسانده بودند، در حالی که پیکر دیگر شهیدا را مثله کرده بودند. این موضوع باعث تعجب ما شده بود. در بین آن شهدا فقط یک نفر و آن هم محمد صالحی سالم مانده بود. این موضوع برایم سؤال بود تا اینکه چندی بعد خبر رسید قاتل ایشان دستگیر شده است.

■ اعتراف ضدانقلاب

وقتی ضارب شهید صالحی دستگیر شد، من کنجکاو بودم از ماجرای آن روز و سالم ماندن پیکر شهید صالحی باخبر شوم. دیگر بچه‌ها هم چنین حسسی داشتند. از قاتلش پرسیدیم چرا شهید صالحی را مثله نکردید؟ او گفت: روز درگیری از فاصله دور شهید صالحی را هدف قرار دادم. او (محمد) رزمنده شناخته‌شده‌ای بود. ما از قبل او را می‌شناختیم و برای ترورش نقشه داشتیم. من می‌دانستم که شهید صالحی آدم بسیار شجاعی است و از همین شجاعتش خوشم می‌آمد، لذا وقتی آن چند رزمنده را شهید کردیم و به پیکرهای‌شان دست یافتیم، من اجازه ندادم شهید صالحی را مثله کنند، چون از شجاعتش خوشم می‌امد!

روایت عسکر عظیمیان هم‌رزم شهید صالحی

■ مقاومت تا آخرین گلوله

محمد در بیچار مشغول گذراندن دوران آموزشی بود و بسیار هم خوب این آموزش‌ها را پشت سر گذاشت، طوری که آقای توکلی یکی از مسئولان آموزشی می‌گفت: صالحی توانسته است هر آنچه برایش در نظر گرفته شده را به خوبی یاد بگیرد و حالا خودش یک استاد است. یک روز از شهید صالحی پرسیدم: شما با این سن کمی که داری، اگر در محاصره دشمن افتادی، چه کار می‌کنی؟ در جواب گفت: من تا آخرین فشنگ می‌جنگم و اگر اسیر شوم و من

د

فردای روز در گیری، من و تعداد دیگری از بچه‌ها به محل حادثه رفتیم تا پیکر شهیدا را بازگردانیم. پیکر محمدلزان ناحیه‌سر و چندنقطه‌دیگر از بدنش مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود، اما غیر از این جراحات که برای هنگام در گیری بود، ضدانقلاب به خود پیکر ایشان آسیبی نرسانده بودند، در حالی که پیکر دیگر شهیدا را مثله کرده بودند

شهید صالحی همیشه به هم‌رزمانش توصیه می‌کرد: «هیچ وقت از انقلاب کناره گیری نکنید و یار و یاور انقلاب باشید». در مجالس و اراقام نیروهای خودی را نمی‌دهم. (اتفاقاً شهادت ایشان هم در محاصره قم خورد و همان‌طور که گفته بود تا آخرین فشنگ جنگیده بود). زمانی که با په پای او راه می‌رفتم، افتخار می‌کردم. قدم‌هایش سنگین بود و اراده‌اش محکم و وجودش امیریز از ایمان به خدا بود.

شهید صالحی همیشه به هم‌رزمانش توصیه می‌کرد: «هیچ وقت از انقلاب کناره گیری نکنید و یار و یاور انقلاب باشید». در مجالس پایین‌تر از همه می‌نشست. اگر در آسایشگاه ۱۰ نفر بودند، سعی می‌کرد در نشستن آخرین نفر باشد و اگر کاری بود، جلوتر از همه انجام می‌داد و می‌گفت: من از همه کوچک‌ترم و این وظیفه من است. آرزویش سلامتی امام(ره) و پیروزی رزمندگان بود. به هم‌رزمانش می‌گفت: من بعد از نماز دعا می‌کنم و شما آمین بگویید و دعایش ذکر خیر و سلامتی و امام و نابودی ضدانقلاب توسط پاسدارها بود.

د

تأکید مقام معظم رهبری بر حفظ یاد و رساندن پیام شهادت‌است. مسئولان باید به این امر حضرت آقا توجه کنند، با توجه به اینکه اخیراً ایشان بر رساندن پیام شهدا با کتاب، شعر، فیلم مستند و سینیماایی و سریال تأکید فرمودند. در حال حاضر فعالان حوزه ایثار و شهادت از مظلوم‌ترین و تنهاترین افراد هستند. مسئولان کمترین حمایت معنوی و مادی را دارند و با حساب دودو تا چهار تا، اغلب عزیزان به شکل جهادی در این حوزه فعالیت دارند. باید به این مقوله بها داده شود. حداقل کاری که می‌توانند انجام دهند، این است که بودجه کافی برای این فعالیت‌ها در نظر بگیرند، مخصوصاً اینکه حتی در تقسیم‌بندی بودجه کمترین میزان برای تولید کتاب اختصاص داده می‌شود.

یادکرد



شهیدسبیزعلی خداداد شجاعت و نبوغش در جبهه‌ها

فرماندهی بالبخند و خونسردی همیشگی

■ آرمان شریف

بچه‌های جنگ شهید سبیزعلی خداداد را به نام «علی چریک» می‌شناختند؛ رزمنده‌ای که ابتداء در جمع بچه‌های تهران حضور داشت و آنقدر شجاعت از خود نشان داد که تهرانی‌ها از او خواستند عضو سپاه تهران شود. مدتی که از جنگ گذشت، شهید خداداد به کادر فرماندهی لشکر ۲۵ کر بلا پیوست و تا زمان شهادت حضوری مستمر در جبهه‌ها داشت.

■ لقب علی چریک

شهید خداداد از رزمنده‌های حاضر در غائله کرستان بود. بعداز شروع جنگ در همان اولین روزها به جبهه میمک می‌رود و آنجا با رزمنده‌های تهرانی وارد عمل می‌شود. گویا مسئولیت گروهی از رزمنده‌ها را در میمک بر عهده داشت. در میمک آنقدر شجاعت از خودش نشان می‌دهد که به او لقب علی چریک می‌دهند. سردار بارانی بعدها می‌گفت مدتی بعد از رفتن شهید خداداد به جبهه میمک رقتم. با دوربین نگاه کردم دیدم عراقی‌ها خیلی جسورانه از خط‌شان خارج و کنار دیگ غذای‌شان ظاهر می‌شوند. از رزمنده‌های آنجا پرسیدم اینها چرا اینقدر راحت جولان می‌دهند. گفتند وقتی که شهید خداداد در منطقه بود، دمار از روزگار یعنی‌ها درآورده بود. الان که رفته است اینجا اینطور دور برداشته‌اند و احساس امنیت می‌کنند.

■ نیرویی زبده

شهید خداداد پس از پشت‌سر گذاشتن انواع آموزش‌های رزمی به یک نیروی زبده و متیجر تبدیل می‌شود. مدتی در بابل فرمانده گروه ضربت بود و فعالیت‌های اینچنینی کمک بزرگی به آمادگی نظامی و رزمی‌اش کرد. او که از سال ۵۹ در کرستان حضور داشت، در نخستین روزهای جنگ راهی غرب کشور می‌شود و به میروان می‌رود و آنجا تیپ مالک اشتر را تأسیس می‌کند.

شهید خداداد قبل از اینکه تیپ مالک اشتر را تأسیس کند، در عملیات الی‌بیت‌المقدس فرماندهی دو گردان را بر عهده داشت. بعد از فتح خمشهر به میروان می‌رود و تیپ را تشکیل می‌دهد. در خلال عملیات، چون ضربت بسود و فعالیت‌های اینچنینی کمک مازندران واگذر شد، شهید خداداد به همراه دوستانش تلاش زیادی برای تأسیس تیپ کرد.

■ مجروحیت در والفجر ۴

در عملیات محرم ۹۰ در صد بچه‌های لشکر ۲۵ کر بلا را بچه‌های مازندران تشکیل می‌دادند. در این عملیات شهید خداداد همراه دو سه گردان از تیبش به جنوب می‌آید تا به لشکر کر بلا کمک کند. در عملیات والفجر ۴ هم‌باز به پشتیبانی از لشکر ۲۵ می‌آید. در این عملیات مسئولیت هدایت چهار گردان ابوالفضل(ع)، امام سجاد(ع)، قمر بنی‌هاشم(ع) و امام موسی کاظم(ع) را بر عهده می‌گیرد و در جریان عملیات از ناحیه سرر مورد اصابت ترکش قرار می‌گیرد و پس از بهبودی دوباره خودش را به جبهه می‌رساند. بعد از شش ماه در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۶۲ به بابل بازمی‌گردد ولی طاق‌ت ماندن در پشت جبهه را ندارد. پس خیلی زود دوباره خودش را به جبهه می‌رساند و در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۶۳ به هم‌رزمانش می‌پیوندد. این بار همسر و فرزندش را برای سهولت کار به اهواز می‌برد تا کمتر به زادگاهش بابل بیاید.

همسر شهید خاطره آن روزها را چنین تعریف می‌کند: «زمانی که در اهواز زندگی می‌کردیم، یک اتاق و یک آشپزخانه در خانه سازمانی داشتیم، چون خانه سازمانی را نصف کرده بودند که یک قسمت آن را خانواده سردار شهید یوسف سجودی بودند و قسمت دیگری آن مال ما بود که یک اتاق و یک آشپزخانه به ما رسیده بود. سبزی‌علی شب‌ها برای اینکه من از گریه‌هایش در نماز شب بیزار شوم، به داخل آشپزخانه می‌رفت و در راه روی خود می‌بست و نماز شب می‌خواند تا من صدای گریه‌اش را نشنوم.»

■ شهادت فرمانده

احسان پورکیا از هم‌رزمان شهید خداداد درباره ویژگی‌های شخصیتی و قدرت مدیریتی فرمانده‌اش می‌گوید: «شهید خداداد نظم و انضباط خاصی داشت. همیشه آراسته و مرتب بود. بچه‌ها به ایشان لقب «علی چریک» داده بودند. اما خودش از این حرف‌ها این لقب‌ها خوشش نمی‌آمد. دوست داشت کارش را انجام بدهد و خالصانه خدمتش را بکند. یک خصلت شهید خداداد این بود که حتی در سخت‌ترین شرایط هم لبخند از لبش محو نمی‌شد و با خونسردی مثال‌زدنی‌ای که داشت، سخت‌ترین شرایط را مدیریت و کنترل می‌کرد. شجاعتش هم مثال‌زدنی بود. همه اینها باعث شده بود یک رزمنده فرمانده قابل باشد و همیشه از مسئولان و فرماندهان گرفته تا رزمنندگان، همه روی او و توانایی‌هایش حساب ویژه‌ای باز کنند.»

در ۱۳۶۵ در حالی که برای شناسایی منطقه عملیات کربلای ۴ رفته بود بر اثر اصابت ترکش خمیازه ۶۰ به پشتش به شهادت می‌رسد. پیکر سردار شهید سبیزعلی خداداد، فرمانده تیپ مالک اشتر میروان، گردان‌های مسلح و انصار لشکر ۲۵ کر بلا پس از انتقال به زادگاهش در گلزار شهدای بابل به خاک سپرده شد.